

۲۱. شبه جزیره اسکاندیناوی

تهاجم اتحاد جماهیر شوروی به فنلاند در سال ۱۹۳۹ و اشغال دانمارک و نروژ توسط آلمان نازی در سال ۱۹۴۰، بیطرفی سنتی کشورهای اسکاندیناوی را متزلزل کرد. بریتانیا آلمان را از گسترش اشغال دانمارک به ایسلند و گرینلند برحذر داشت و ایسلند در سال ۱۹۴۴ به یک کشور مستقل تبدیل شد (۷۵).

فنلاند به امید باز پس‌گیری مناطقی از قلمرو خود که در اشغال شوروی بود در سال ۱۹۴۱ با آلمان نازی متحد شد. سوئد تنها کشور منطقه اسکاندیناوی بود که در طول جنگ جهانی دوم بیطرفی خود را حفظ نمود.

کشورهای اسکاندیناوی پس از ۱۹۴۵ در پی بازسازی گروه‌بندی خود برآمدند. کشورهای دانمارک، فنلاند، ایسلند، نروژ و سوئد «شورای نوردیک»^(۱) را به عنوان ابزاری در جهت مشورت میان وزیران و نمایندگان پارلمان‌های کشورهای مذکور تشکیل دادند.

همچنین در مورد تشکیل اتحادیه دفاعی میان کشورهای اسکاندیناوی مذاکراتی صورت گرفت، اما کشورهای دانمارک، نروژ و ایسلند به دلیل ترس از عدم کفایت قدرت این اتحادیه دفاعی در تأمین امنیت کشورهاشان، ترجیح دادند در سال ۱۹۴۹ به ناتو بپیوندند. نگرانی و وحشت این کشورها بیشتر از سوی اتحاد جماهیر شوروی بود. شوروی پس از الحاق سه کشور کوچک حوزه بالتیک (۱۸) و کنترل شدید لهستان و آلمان شرقی بر بخش

1. *Nordic Council*

بزرگی از سواحل دریای بالتیک تسلط یافت.

شوروی همچنين «پتسامو»^(۱) تنها بندر فنلاند در سواحل اقیانوس یخ بسته شمالی را ضمیمه سرزمین خود کرد و یک پایگاه بزرگ دریایی، هوایی و زمینی در شبه جزیره «کولا»^(۲) احداث کرد. اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۴۸ فشارهای خود را بر نروژ افزایش داد و با گرفتن تضمین ارائه کمک دفاعی در شرایط ویژه، بیطرفی فنلاند را نقض کرد. هرازگاهی نیز فشارهای خود به فنلاند و بطور غیرمستقیم به سوئد را تجدید می نمود.

در دهه ۸۰ تجاوز بر دریایی های شوروی به آب های ساحلی سوئد موجب ایجاد در دسر برای سوئد شد (یکی از این موارد نقض، در نزدیکی یک پایگاه دریایی سوئد اتفاق افتاد). فشار شوروی بر فنلاند، تلاش های صورت گرفته در جهت تشکیل اتحادیه اقتصادی نوردیک را خنثی کرد. با پیوستن دانمارک به جامعه اروپایی در سال ۱۹۷۳، فنلاند و سوئد نیز در سال ۱۹۹۵ به این جامعه پیوستند. نروژ با انجام دو همه پرسی به علت مخالفت مردم همچنان خارج از جامعه اروپایی به سر می برد.

یسلند نیز در پی عضویت در جامعه اروپایی نیست. هنگامی که دانمارک وارد اتحادیه اروپایی شد، دولت خودمختار جزایر فارو (۲۲) از ورود به اتحادیه خودداری کرد. پس از دادن خودمختاری به گرینلند از سوی دانمارک، گرینلند نیز از جامعه اروپایی خارج شد. دگرگونی های سریع در شوروی در سال های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ موجب تغییر وضعیت در منطقه دریای بالتیک شد. با اعاده استقلال سه کشور حوزه بالتیک (استونی، لاتویا و لیتوانی) کشورهای نوردیک عمیقاً احساس راحتی و آرامش کردند.

قدیمی ترین رابطه در میان این کشورها میان فنلاند و استونی بود (دو کشور تقریباً دارای زبان مشترکی هستند). با این حال فروپاشی شوروی به عنوان بزرگترین شریک بازرگانی فنلاند، موجب بروز مشکلاتی برای این کشور شد.

1. Petsamo

2. Kola

۲۲. دریای شمالی

کشورهای ساحلی اطراف دریای شمال با ترسیم خط منصف (از به هم پیوستن نقاطی که فاصله آنها از دو ساحل روبه‌رو و مجاور به یک اندازه است) براساس کنوانسیون ۱۹۵۸ حقوق دریاها مربوط به تقسیم فلات قاره در استفاده از منابع نفت و گاز کف دریا دارای حقوق مشترکی هستند (۶). بریتانیا- با توجه به موقعیت جغرافیایی مجمع‌الجزایر «شتلند»^(۱) و «ارکنی»^(۲) دارای سهم بزرگی از فلات قاره دریای شمال است- و نروژ بیشتر منابع نفت موجود در فلات قاره دریای شمال را در اختیار دارند. بریتانیا و فرانسه بدون در نظر گرفتن جزایر (واقع در کانال مانش) اقدام به تقسیم فلات قاره کانال مانش براساس خط منصف کرده‌اند. جزایر متعلق به بریتانیا در بخش مربوط به فرانسه دارای فلات قاره ویژه خود هستند (به نقشه توجه کنید). اختلاف بریتانیا و ایرلند بر سر چگونگی ترسیم خط منصف و تقسیم فلات قاره به سادگی قابل حل نیست. ایرلند استدلال بریتانیا مبنی بر ترسیم خط منصف براساس خط مبدا دریای سرزمینی جزایر غیرمسکونی «روکال»^(۳) را رد می‌کند. این در حالی است که بریتانیا این جزایر را رسماً به خاک خود ضمیمه کرده است.

فلات قاره در این منطقه پهنای زیادی دارد و بخش بزرگی از مناطق دریایی اطراف بریتانیا و ایرلند را در بر می‌گیرد، همچنین تمام دریای شمال (به علت ژرفای کم) به جز نوار باریکی در نزدیکی سواحل نروژ، فلات قاره محسوب می‌شود. اما موارد مربوط به فلات قاره در کنوانسیون ۱۹۵۸ نتوانست اختلافات مربوط به حقوق ماهیگیری را حل و فصل کند. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ که منابع شیلات نروژ و ایسلند مورد بهره‌برداری بیش از اندازه

1. Shetland
3. Rockall

2. Orkney

کشتی‌های بریتانیا و دیگر کشورهای ماهیگیر قرار گرفت، این دو کشور پهنای منطقه انحصاری ماهیگیری خود را افزایش دادند که در نتیجه اختلافات بسیاری میان این دو کشور و سایر کشورهای ماهیگیر بروز کرد. در دهه ۱۹۷۰ ایسلند پهنای منطقه انحصاری ماهیگیری خود را به ۲۰۰ مایل دریایی گسترش داد. با کوتاه شدن دست ماهیگیران بریتانیایی از آب‌های نروژ و ایسلند، ضربه سختی به ناوگان شیلات بریتانیا وارد آمد.

بسیاری از کشورهای دیگر در دهه ۱۹۷۰ حتی منتظر تشکیل سومین کنفرانس سازمان ملل در زمینه حقوق دریاها و لازم‌الاجرا شدن آن در سال ۱۹۹۴ نشدند و منطقه انحصاری اقتصادی (EEZ) خود را تا ۲۰۰ مایل دریایی گسترش دادند (۶). کشورهای عضو جامعه اروپایی دارای منطقه انحصاری اقتصادی مشترک هستند. در دریای شمال این منطقه همه مناطق نفت خیز به جز بخش مربوط به نروژ را شامل می‌شود. با وجود اینکه بریتانیا در بخش بزرگی از منطقه انحصاری اقتصادی مشترک و منابع ماهی و شیلات آن سهیم بود، با این نظر که همه اعضای جامعه دارای حقوق نامحدود ماهیگیری باشند، مخالفت می‌کرد. مشاجره مداومی در میان کشورهای جامعه اروپایی بر سر سهمیه ماهیگیری وجود داشت که سرانجام در سال ۱۹۸۳ به توافق انجامید. این توافق همه اختلافات را حل نکرد و در ضمن منابع ماهی دریای شمال در اثر صید بی‌رویه به یغما رفت.

در بخش‌های شمالی تر هنگامی که نروژ مدعی منطقه انحصاری اقتصادی ۲۰۰ مایلی به دور جزیره «جان ماین»^(۱) شد، این کشور بر سر تعیین محل خط منصف با گرینلند (دانمارک) و ایسلند دچار اختلاف شد. نروژ و روسیه بر سر تعیین مرز فلات قاره در دریای «بارنتز»^(۲) که دارای منابع غنی ماهی و احتمالاً نفت است، اختلاف نظر جدی داشتند. در این منطقه، در حالی که نروژ خواستار ترسیم خط منصف براساس فاصله مساوی از ساحل دو کشور بود، شوروی چنین استدلال می‌کرد که این مسأله یکی از موارد تعیین مرز در قطب شمال است و خط منصف باید براساس خطوط نصف‌النهار تعیین گردد.

1. Jan Mayen

2. Barents

این دو کشور بر سر تعیین مرز فلات قاره جزایر «سوالبارد»^(۱) (اشپیترز برگن)^(۲) نیز اختلاف دارند. براساس قرار داد ۱۹۲۰ مالکیت نروژ بر این جزایر به رسمیت شناخته شد، اما براساس قوانین نروژ حق دیگر کشورها در بهره‌برداری و استخراج منابع این جزایر محفوظ ماند. هم نروژ و هم اتحاد جماهیر شوروی از منابع ذغال سنگ این جزایر استفاده می‌کردند. اتحاد جماهیر شوروی چنین استدلال می‌کرد که همه امضاکنندگان قرارداد ۱۹۲۰ حق بهره‌برداری از منابع این جزایر را دارند. نروژ چنین استدلال می‌کرد که فلات قاره سوالبارد باید به عنوان بخشی از فلات قاره جزیره در نظر گرفته شود.

در اواخر دهه ۱۹۴۰، اتحاد جماهیر شوروی سعی داشت اجازه تأسیس یک پادگان نظامی در جزایر سوالبارد را از نروژ کسب کند. تا مدت‌ها پس از این تقاضا، نروژ با هشجاری، کمپ استخراج ذغال سنگ شوروی را زیر نظر داشت زیرا نگران تبدیل شدن این کمپ به یک پایگاه نظامی بود. اما تا اوایل دهه ۱۹۹۰ اکثر روس‌ها سوالبارد را ترک کردند.

اتحاد جماهیر شوروی با انگیزه‌های راهبردی سعی در عدم تشویق فعالیت‌های سایر ملل در دریای بارنتز را داشت. این کشور سعی کرد پایگاه‌های دریایی اطراف بندر «مورمانسک»^(۳) در شبه جزیره کولا را از دید بیگانگان دور نگاه دارد. این پایگاه‌ها تنها راه دسترسی آزادانه کشتی‌ها و زیر دریایی‌های نظامی شوروی به اقیانوس اطلس بدون عبور از تنگه‌های تحت کنترل کشورهای دیگر بود. به علت ادامه جریان آب گرم گلف استریم تا مناطق شمالی اقیانوس اطلس و یخ‌نبستن آب دریا حتی تا مناطق بالاتر از مدار قطبی شمال، بندر مورمانسک در تمام سال قابل بهره‌برداری می‌باشد.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تنش در این منطقه به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت و امیدواری‌هایی پدید آمد که همکاری جایگزین رقابت شود. نروژ، روسیه و سوئد در سال ۱۹۹۳ شورای بارنتز را جهت ارتقای همکاری‌های نوین تشکیل دادند.

1. Svalbard
3. Murmansk

2. Spitsbergen

۲۳. اقلیت‌ها و کشورهای بسیار کوچک

در اروپای غربی برخی از تقاضاهای جدایی طلب‌ها و اعتراضات یا موارد اختلاف میان گروه‌های زبانی به خشونت گراییده شده و برخی از آنها فقط در حد برخوردهای سیاسی بوده است. اگرچه گاهی اوقات گروه‌های افراطی هم به خشونت تمایل نشان داده‌اند. این خشونت حتی در محدوده جنبش‌های صلح طلبانه نیز دیده شده است. (برای بررسی مسائل مربوط به اقلیت‌ها در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق به بخش‌های ۱۴ و ۲۰ نگاه کنید.)

در بلژیک، زبان فلاندری، شاخه‌ای از زبان هلندی، در شمال خطی که از جنوب بروکسل (پایتخت دوزبانه) عبور می‌کند، صحبت می‌شود. زبان فرانسه در جنوب بلژیک رایج است. فرانسوی زبانان با نام «والون»^(۱) شناخته می‌شوند. دگرگونی‌هایی که از دهه ۱۹۷۰ به بعد در قانون اساسی بلژیک روی داده است، بلژیک را به کشوری با نظام فدرالی ضعیف تبدیل نموده است. با اینحال تعدادی از فلاندرها همچنان از اهداف جدایی طلبانه بحث می‌کنند.

در بریتانیا، ملی‌گرایان اسکاتلند و ولز در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ در حال پیشرفت بودند. در سال ۱۹۷۹ همه‌پرسی در مورد طرح تفویض اختیارات در ولز و اسکاتلند برگزار شد. نتیجه آراء در ولز منفی و در اسکاتلند چندان قاطع نبود. این طرح به تدریج به فراموشی سپرده شد، اما انگیزه ملی‌گرایان همچنان به قوت خود باقی ماند. جنبش ملی‌گرایان ولز بر کسب حقوق زبانی تأکید می‌ورزید، در حالی که برخی از اسکاتلندی‌ها به گونه‌ای خیالی خود را مالک نفت دریای شمال می‌دانند (۲۲). جزایر واقع در کانال مانس و جزایر «مان»^(۲) از مدت‌ها پیش دارای خودمختاری بودند.

در فرانسه پس از شورش‌های پراکنده و خشونت‌آمیز در جزیره کرس و شبه جزیره

1. Walloons

2. Man

بر تانی طی دهه ۸۰ شوراهای منتخب در ۲۲ منطقه تشکیل شد. در مناطق دوزبانه علیه نظام اداری متمرکز نارضایت‌هایی بروز کرده بود. در دهه ۸۰ برخی اعمال خشونت‌آمیز در ایالت باسک فرانسه روی داد که متأثر از حوادث و رویدادهای ایالت باسک اسپانیا بوده است. در ایتالیا هم اکنون نظام خودمختاری ناحیه‌ای وجود دارد، اما در اوایل دهه ۹۰ «حزب لیگ شمالی» خواستار جدایی کامل بخش صنعتی شمال کشور از ایتالیا شده و نام «پادانیا»^(۱) را برای خود برگزیده بود. مشکل قدیمی دیگر مربوط به منطقه «آلتوآدیج»^(۲) - استان‌های «بولزانو» (بوزن)^(۳) و ترنتو (ترنت)^(۴) - است، که پیش از سال ۱۹۱۸ جزء منطقه نیروی جنوبی متعلق به امپراتوری اتریش بود. اکثریت ساکنان بولزانو آلمانی زبان هستند. در سال ۱۹۷۲ پس از یک شورش توام با عملیات تروریستی خشونت‌آمیز، به این ایالت خودمختاری اعطا شد. در اسپانیا در دوره حکومت دیکتاتوری ژنرال فرانکو، حقوق تاریخی مناطق، نقض شد و یک جنبش جدایی طلبانه در ایالت باسک گسترش یافت (ناواررا^۵ جزء منطقه باسک محسوب نمی‌شود ولی اکثر مردم آن از ریشه باسک هستند، اما عده کمی به زبان باسکی صحبت می‌کنند). پس از مرگ فرانکو طرحی برای خودمختاری منطقه‌ای تصویب شد و اجرای آن از استان‌های باسک و کاتالونیا آغاز شد و آنها در سال ۱۹۸۰ مجالس خود را انتخاب کردند. یک گروه باسکی با نام «اوسکادی تا آسکاتاسونا»^(۵) (اتا) همچنان خواستار استقلال کامل ایالت باسک هستند، اما اکثر ساکنان باسک مخالف انجام عملیات تروریستی از سوی آنها هستند. سوییس یک کشور فدرال متشکل از ۲۳ ایالت است. اکثر ساکنان سوییس آلمانی زبان هستند، پس از آنها فرانسوی زبان‌ها و ایتالیایی زبان‌ها قرار دارند و حدود ۵۰۰۰۰ نفر نیز به یک زبان کهن بومی با نام «رومانش»^(۶) صحبت می‌کنند. در سال ۱۹۷۸ یک کانتون جدید فرانسوی زبان با نام «ژورا» پس از پشت سر گذاشتن یک دوره ناآرامی طولانی تأسیس شد. این

1. Padania

3. Bolzano (Bozen).

a. Navarra

6. Romansh

2. Alto Adige

4. Trento (Trent).

5. Euskadi Ta Askatasuna

کانتون قبلاً جزء کانتون آلمانی زبان برن بود.

لوکزامبورگ، یک گراندوک با ۴۰۰/۰۰۰ نفر جمعیت است. در این کشور زبان‌های فرانسوی، آلمانی و زبان بومی مردم کشور «لتز بورگش»^(۱) رسمیت دارند. در نقشه، چندین کشور کوچک مستقل با جمعیتی بین ۲۰/۰۰۰ تا ۷۰/۰۰۰ هزار نفر دیده می‌شود: آندورا، لیختن اشتاین، موناکو و سان مارینو، همچنین کشور بسیار کوچک واتیکان نیز در مجاورت رم قرار گرفته است. این کشورها دارای روابط گسترده اقتصادی، سیاسی و... با همسایه‌های بزرگتر خود می‌باشند: لوکزامبورگ با بلژیک، آندورا با فرانسه، سان مارینو و واتیکان با ایتالیا. از سال ۱۹۴۵ از دیگر مناطق جهان که دارای اقلیت‌های تحت ستم بوده‌اند، مهاجرت‌های بزرگی به اروپای غربی انجام شده است. جوامع مهاجر جدید اگرچه آنقدر کوچک هستند که در نقشه‌ها نشان داده نمی‌شوند، اما گرایش به تمرکز در شهرهای بزرگ دارند. برجسته‌ترین این جوامع عبارتند از: مهاجران آسیای جنوبی (هندی‌ها، پاکستان‌ها و بنگلادشی‌ها) و مهاجران هند غربی در هلند، پناهندگان سورینامی و «آمبونز»^(۲) از اندونزی (۶۳ و ۷۱)، مهاجران ترک و کرد در آلمان و در مقیاس کوچکتر در ایتالیا، و مهاجران عرب از افریقای شمالی در فرانسه. یکی از نتایج این مهاجرت‌های جدید، پیدایش و رشد جوامع بزرگ مسلمان در اروپای غربی به ویژه در فرانسه و بریتانیا بوده است.

1. Letzeburgesch

2. Ambonese

۲۴. ایرلند

کشوری که در این کتاب به اختصار، بریتانیا نامیده می‌شود، نام رسمی آن «پادشاهی متحده بریتانیای کبیر» و ایرلند شمالی است. از سال ۱۸۰۱ تا زمان وقوع جنگ چریکی خونین در ایرلند در سال ۱۹۲۱ که منجر به جدایی ایرلند از بریتانیا شد، نام رسمی آن پادشاهی متحده بریتانیای کبیر و ایرلند بود.

امضای قرارداد صلح موجب استقلال کامل بخش بزرگتر ایرلند شد - که در سال ۱۹۴۹ جمهوری ایرلند نام گرفت - در حالی که ۶ شهر در استان آلستر به عنوان بخشی از سرزمین پادشاهی متحده بریتانیا باقی ماندند. ایرلند شمالی دارای نظام اداری خودمختار بوده و پارلمان آن در «استورمونت»^(۱) واقع در بلفاست است. اما مرزها باز نگاه داشته شد و مهاجرت به بریتانیا ادامه یافت.

در قانون اساسی جمهوری ایرلند ادعای حاکمیت بر کل جزیره مورد تأکید قرار گرفته است. اکثریت پروتستان در ایرلند شمالی همواره در تمام انتخابات به ایده پیوستن به جمهوری ایرلند که در حال حاضر تمامی جمعیت آن پیرو مذهب کاتولیک هستند، رأی مخالف داده‌اند (پس از ۱۹۲۱ بسیاری از پروتستان‌ها ایرلند جنوبی را ترک کردند). از مهم‌ترین سنت‌های مردم ایرلند جنوبی ایستادگی در برابر حاکمیت بریتانیا بوده است. «ارتش جمهوریخواه ایرلند»^(۲) (IRA) و دیگر گروه‌ها با استفاده از پایگاه‌هایی در ایرلند جنوبی مبادرت به اعمال تروریستی در ایرلند شمالی می‌کردند، اما در حال حاضر دولت ایرلند جنوبی با آنها به شدت مقابله می‌کند.

در دهه ۱۹۶۰ نخست وزیران در دوبلین و بلفاست تلاش مشترکی را برای بهبود روابط،

1. Stormont

2. Ireland Republican Army

با پشتیبانی بریتانیا، آغاز نمودند اما عقب‌نشینی آنها از این سیاست در سال ۱۹۶۹، منجر به برخوردهای خشونت‌آمیزی در شهرهای ایرلند شمالی شد. پلیس محلی در ممانعت از حملات کاتولیک‌ها علیه پروتستان‌ها شکست خورد و نیروهای انگلیسی جهت بازگرداندن صلح به منطقه اعزام شدند. اعتصابات کارگران پروتستان مانع از ایجاد نظام «مشارکت در قدرت» و شورای مشترک ایرلند شمالی و جنوبی شد. در سال ۱۹۷۴ نظام خودمختاری داخلی به معنای حاکمیت دائمی پروتستان‌ها متأثر از استورمونت پایان یافت.

اعمال حاکمیت مستقیم لندن منجر به بهبود وضعیت کاتولیک‌ها شد و در سال ۱۹۸۵ دولت بریتانیا قول داد در امور مربوط به ایرلند شمالی گفت‌وگوهایی با جمهوری ایرلند انجام دهد.

مهاجرت اتباع جمهوری ایرلند به ایرلند شمالی موجب کاهش نسبت پروتستان‌ها به کاتولیک‌ها شده و نیز افزایش نگرانی و ترس پروتستان‌ها شد. اتخاذ شیوه‌های تروریستی توسط ارتش جمهوریخواه ایرلند نیز مخالفت گروه‌های «وفاداران»^(۱) را به همراه داشت. اگرچه آمار کشته‌ها در ایرلند شمالی به طور کلی کاهش یافت (میانگین سالانه کشته‌ها از ۲۶۰ نفر در سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۶ به ۸۰ نفر در سال‌های ۱۹۷۷ تا ۹۴ رسید)، در اوایل دهه ۹۰ تعداد کاتولیک بیشتری در مقایسه با پروتستان‌ها کشته شدند. با این حال جنگجویان ارتش جمهوریخواه ایرلند اقدام به قتل عام مردم در انگلستان و دیگر نقاط جهان کردند (ارتش جمهوریخواه ایرلند در سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۹۱ دوبار تلاش نمود، نخست وزیران بریتانیا را به قتل برساند).

در سال ۱۹۹۴ ارتش جمهوریخواه و «وفاداران» اعلام آتش‌بس نمودند. اما ارتش جمهوریخواه ایرلند در فوریه ۱۹۹۶ بار دیگر در بریتانیا اقدام به بمب‌گذاری نمود. اگرچه وفاداران هنوز به آتش‌بس وفادار هستند اما در پایان سال ۱۹۹۶ هشدار دادند در صورت ادامه فعالیت گروه‌های تندرو ارتش جمهوریخواه ایرلند، آنها نیز دست به مقاله به مثل خواهند زد.

1. Loyalist

۲۵. جبل الطارق

در سال ۱۹۹۶ دولت اسپانیا با پیروی از شیوه ناموفق ژنرال فرانکو اقدام به وارد آوردن فشار بر جبل الطارق و ایجاد محدودیت در عبور و مرور مرزی نمود. ژنرال فرانسیسکو فرانکو پس از پیروزی در جنگ داخلی اسپانیا در سال‌های ۳۹-۱۹۳۶، به مدت ۳۶ سال بر اسپانیا حکومت کرد.

جبل الطارق در سال ۱۷۰۴ به تصرف نیروهای بریتانیا درآمد (سپس اسپانیا در برابر واگذاری ایالت فلوریدا در امریکا مدعی مالکیت این سرزمین شد). حاکمیت بریتانیا بر جبل الطارق بسیار طولانی‌تر از حاکمیت اسپانیا بوده است.

این منطقه تا سال ۱۴۶۲ در کنترل مسلمانان (مورها) بود، سپس به تصرف اسپانیا درآمد. این منطقه هم‌چنین به مدت دو قرن یکی از کلیدی‌ترین پایگاه‌های دریایی بریتانیا بود و دوبار در برابر محاصره نیروهای فرانسوی و اسپانیایی در سال‌های ۱۷۸۳-۱۷۷۹ ایستادگی کرده بود. این پایگاه در نبردهای دریایی بزرگ «دماغه سنت وینسنت»^(۱) (۱۷۹۷) و «ترافالگار»^(۲) (۱۸۰۳) سودمندی خود را به نمایش گذاشت.

هنگامی که مسیر کانال سوئز دارای اهمیت حیاتی در خطوط ارتباطی امپراتوری بریتانیا بود، جبل الطارق و مالت دارای اهمیت به‌سزایی در این مسیر بودند (۴۱). مالت در سال ۱۹۶۴ استقلال خود را به دست آورد، اما کسب استقلال برای جبل الطارق یک هدف عملی و سودمندی به نظر نمی‌رسد.

جبل الطارق شبه جزیره‌ای بطول ۴ مایل و در پناه صخره‌ای به ارتفاع ۱۴۰۰ پا (۴۰۰ متر) اگرچه جمعیت آن به اندازه جمعیت کشور بسیار کوچکی نظیر سان مارینو (۲۳) است، اما

1. St Vincent

2. Trafalgar

در حال حاضر اسپانیا بر آن ادعای مالکیت دارد.

هنگامی که در سال ۱۹۶۴ خودمختاری داخلی به جبل الطارق اعطا شد، ژنرال فرانکو تلاش نمود بریتانیا را به پذیرش حاکمیت اسپانیا بر جبل الطارق وادار نماید. مبادلات تجاری با جبل الطارق ممنوع و عبور و مرور مرزی نیز محدود و از سال ۱۹۶۹ به بعد رفت و آمد مرزی به طور کامل قطع شد. اما جبل الطارق تسلیم نشد.

در جریان همه پرسی سال ۱۹۶۹ تقریباً اکثریت قاطع مردم به حفظ رابطه با انگلستان رأی مثبت دادند، آنها این انتخاب خود را با شرکت در انتخابات‌های بعدی مجلس نمایندگان مورد تأکید قرار دادند.

در ضمن «محاصره» جدید تحمیل شده از سوی اسپانیا، بیش از آنکه به اقتصاد جبل الطارق آسیب رساند، موجب صدمه دیدن وضعیت اقتصادی منطقه مجاور آن «کامپو»^(۱) در خاک اسپانیا شده است.

پس از مرگ فرانکو، عمدتاً به دلیل فشارهایی که از سوی افسران ارتش بر دولت منتخب مردم وارد می‌شد، محاصره اقتصادی ادامه یافت تا اینکه در سال ۱۹۸۵ مرزها به طور کامل باز شد.

اسپانیا چنین استدلال می‌کند که به هیچ وجه وجود یک «منطقه محصور»^(۲) بیگانه در سواحل خود را تحمل نمی‌کند. این در حالی است که اسپانیا دو منطقه محصور با نامهای «سیوتا»^(۳) و «ملیلا»^(۴) را در سواحل مغرب در اختیار دارد.

لازم به ذکر است این دو منطقه آخرین مناطق تحت حاکمیت اروپایی‌ها در افریقا می‌باشند (۳۹). مغرب معتقد است که اگر جبل الطارق به اسپانیا واگذار گردد، این کشور مسأله این دو شهر را مطرح خواهد کرد.

1. Campo

2. Enclave

3. Ceuta

4. Melilla

۲۶. قبرس، یونان و ترکیه

قبرس از سال ۱۵۷۰ تا ۱۸۷۸ تحت حاکمیت ترکیه و سپس بریتانیا بود، اما در حال حاضر ۸۰٪ جمعیت (۷۵۰۰۰۰ نفر) این کشور را یونانیان تشکیل می‌دهند. زمانی که این کشور در سال ۱۹۶۰ به استقلال رسید، حق نگهداری نیروی نظامی و مداخله به منظور حفظ قانون اساسی این کشور که شامل مواد مربوط به حفظ حقوق اقلیت ترک نیز می‌باشد، به سه کشور بریتانیا، یونان و ترکیه داده شد.

تا سال ۱۹۶۴ برنامه‌های اجرا شده از سوی یونانی‌ها موجب تجمع ترک‌ها در کلنی‌های کوچک (از جمله بخشی از نیکوزیا پایتخت قبرس) شد. نیروهای سازمان ملل جهت جلوگیری از تهاجم ترکیه به قبرس اعزام شدند و این نیروها تا سال ۱۹۷۴ موفق شدند از گسترش جنگ جلوگیری کنند، در این سال افسران ارتش یونان که بعدها حکومت را در دست گرفتند، کودتایی را در نیکوزیا طراحی کردند که هدف آن «اتحاد قبرس با یونان»^(۱) بود. در مقابل، ترکیه نیز نیروهایی را جهت اشغال بخش شمالی جزیره به قبرس اعزام نمود. اعزام این نیروها موجب گریختن ۱۸۰۰۰۰ یونانی به بخش جنوبی و ۴۵۰۰۰ ترک به بخش شمالی جزیره شد. با فروپاشی «حکومت سرهنگ‌ها» در یونان بار دیگر در قبرس دموکراسی برقرار گردید.

تلاش‌های میانجیگرانه ناموفق بسیاری توسط سازمان ملل در قبرس انجام شده است. ترکیه ۳۰۰۰۰ سرباز در قبرس نگاه داشته است و «جمهوری ترک‌های شمال قبرس» در سال ۱۹۸۳ اعلام موجودیت نمود. تا سال ۱۹۹۶ نیروهای سازمان ملل متحد از ۶۰۰۰ نفر به ۱۲۰۰ نفر کاهش یافتند (بخش مهمی از این نیروها آرژانتینی و بریتانیایی بودند). این نیروها نتوانستند به طور دائمی از برخورد میان سربازان ترک و نیروهای یونانی که تلاش می‌کردند از

1. Enosis

منطقه حائل بگذرند، جلوگیری کنند. گارد ملی یونانی - قبرسی (که افسران یونانی از آن پشتیبانی می نمودند) هیچگونه تلاشی برای جلوگیری از چنین حرکت‌هایی صورت نمی داد. ادعاهای متعارض در دریای اژه، ترکیه و یونان را در سال‌های ۱۹۷۶، ۱۹۸۷ و ۱۹۹۶ در آستانه جنگ قرار داد. یونان ادعای ترکیه بر بخشی از فلات قاره دریای اژه را رد می کرد. هدف ترکیه دستیابی به منابع بالقوه نفت در فلات قاره دریای اژه بود. ادعاهای یونان مبنی بر در نظر گرفتن ۱۲ مایل پهنای دریای سرزمینی برای جزایر دریای اژه، از سوی ترکیه رد شده است (۶).

این منازعات منجر به رد درخواست ترکیه برای برقراری پیوند اقتصادی با اتحادیه اروپایی از سوی یونان شد. یونان همچنین موافقت اتحادیه اروپایی را جهت برقراری ممنوعیت بازرگانی با بخش شمالی قبرس جلب کرد. در سال ۱۹۹۵ اتحادیه اروپایی با آغاز مذاکرات مربوط به پذیرش ورود بخش یونانی قبرس به اتحادیه در سال ۱۹۹۸ موافقت کرد. پس از آن یونان از مخالفت خود با پیوند اقتصادی ترکیه با اتحادیه اروپایی دست کشید و اتحادیه گمرکی میان ترکیه و کشورهای اتحادیه اروپایی در سال ۱۹۹۶ برقرار گردید.

۲۷. آسیا و آفریقا

نقشه سیاسی این دو قاره، از سال ۱۹۴۵ و بر اثر روند سریع «استعمارزدایی»، دگرگونیهای بسیاری یافته است. پیش از جنگ دوم جهانی، تنها ۱۲ کشور در قاره‌های آسیا و آفریقا مستقل بودند، در حالی که امروزه بیش از ۱۰۰ کشور را شامل می‌شود. از امپراتوریهای مستعمراتی کشورهای اروپایی که پس از اولین نفوذ پرتغالی‌ها در منطقه اقیانوس هند در سال ۱۴۹۰ در این دو قاره گسترش یافتند، امروزه آثار کوچکی باقی مانده است. در برخی مناطق پایان استعمار اروپایی‌ها درگیری‌های طولانی و خونینی به دنبال داشت. اما این دگرگونی آرام، بزرگ و منحصر به فرد در نقشه سیاسی جهان، گویای این واقعیت است که در بیشتر موارد انتقال قدرت نه با جنگ که با مذاکره صورت گرفته است.

بخش بزرگی از این انتقال قدرت فقط در طول ۲۰ سال روی داد. آغاز آن به سال‌های ۱۹۴۶-۱۹۴۹ باز می‌گردد، هنگامی که فیلیپین، هند، پاکستان، سریلانکا، برمه و اندونزی موفق به کسب استقلال شدند. به ویژه پرتغال - پیشگام استعمارگری در آسیا و آفریقا - تمایلی به از دست دادن مستعمرات خود نداشت. این کشور از هیچ مستعمره خود تا زمان وقوع انقلاب ۱۹۷۴ در پرتغال، عقب‌نشینی نکرد. ولی از زمانی که جیبوتی در سال ۱۹۷۷ استقلال خود از فرانسه را کسب کرد، تنها مکان‌هایی که در آفریقا توسط اروپایی‌ها اداره می‌شود، دو منطقه محصور «سیوتا» و «ملیلا» هستند. این مناطق در شمال مراکش واقع شده و متعلق به اسپانیا است (۳۹).

در آسیا، در دهه ۸۰، بخش شرقی اتحاد جماهیر شوروی تنها منطقه وسیعی بود که هنوز تحت کنترل اروپائیه‌ها بود.

اکثر ساکنان منطقه سیبری شمالی روس هستند، اگرچه این مناطق به لحاظ

جغرافیایی در آسیا قرار دارند (در همسایگی چین، ژاپن و کره در سواحل اقیانوس آرام) هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آشکار بود که این مردم به عنوان بخشی از روسیه یکپارچگی خود با روسیه را حفظ خواهند کرد. در جنوب، در منطقه‌ای که آسیای مرکزی (ترکستان) شوروی نامیده می‌شد، پنج کشور مستقل آسیایی ظهور کردند. مغولستان که تا پیش از فروپاشی شوروی، ظاهراً مستقل بود نیز به عنوان ششمین کشور، استقلال کامل خود را کسب کرد.

کنفرانس‌های سران کشورهای آسیایی-آفریقایی در سال ۱۹۵۵ در باندونگ واقع در جزیره جاوه و در سال ۱۹۶۵ در الجزایره برگزار شد. اما دومین کنفرانس بدون ایجاد یک گروه‌بندی دائمی شکست خورد. در مقابل، بیشتر کشورهای آسیایی و آفریقایی به جنبش غیرمتعهدها پیوستند (۷).

این کشورها سالیان بسیاری در سایه تعقیب هدف‌هایی که به طور طبیعی مورد علاقه چنین کشورهای نوظهوری بود، توانستند اتحاد خود را حفظ کنند: کامل شدن روند استعمارزدایی و پایان حاکمیت اقلیت سفیدپوست در آفریقای جنوبی. هنگامی که رقابت‌های شرق و غرب به کشورهای آسیایی و آفریقایی کشیده شد این روند گاهی موجب ضرر و زیان و گاهی برای کشورها سودمند بود و اغلب موجب نقش آفرینی یک طرف علیه طرف دیگر شد.

قضیه هنگامی پیچیده شد که چین و اتحاد جماهیر شوروی تصمیم گرفتند در آسیا و آفریقا از متحدین خود دفاع کنند چین از پاکستان و کامبوج در برابر هند و ویتنام که مورد حمایت شوروی بودند، پشتیبانی کرد. بعدها هنگامی که شوروی و الگوی سه جهانی از بین رفت، شبیه دیگر کشورها، کشورهای آسیایی و آفریقایی تلاش نمودند رهیافت‌های نوینی برای وضعیت دگرگون شده جهان ارائه دهند (۷).

چین به عنوان بزرگ‌ترین و پر قدرت‌ترین کشور آسیایی-آفریقایی، (امانه به عنوان یک کشور غیرمتعهد) مشکلات ویژه‌ای برای این کشورها ایجاد کرده است. این کشور خود را رهبر

طبیعی و قهرمان کشورهای آسیایی - افریقایی معرفی می‌کند، در حالی که در سال‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۷۹ به ترتیب هند و ویتنام را مورد تهاجم قرار داده است. در اوایل دهه ۹۰ ادعای این کشور بر جزایر واقع در دریای جنوبی چین موجب بیداری و هوشیاری کشورهای آسیای جنوب شرقی شده است (۵۲، ۵۴ و ۶۰)

در مورد ژاپن باید گفته شود هرچند که به لحاظ جغرافیایی جزو کشورهای آسیایی و افریقایی است، اما امروزه ژاپن یک کشور آسیایی - افریقایی محسوب نمی‌گردد. برخی از کشورها هنوز سیاست‌های نادرست این کشور و توسعه‌طلبی تجاوزکارانه آن را پیش از ۱۹۴۵ به فراموشی نسپرده‌اند و به همین دلیل هم اکنون نیز نسبت به ژاپن روش احتیاط‌آمیزی در پیش گرفته‌اند.

واقعیت امروز این است که ژاپن در وضعیت جدید خود یک ابر قدرت اقتصادی با استانداردهای غربی است (۵۷). به همین دلیل منافع و دیدگاه‌های ژاپن اشتراک بسیار کمی با کشورهای در حال توسعه (که هنوز فقیر هستند) دارد. همان طور که کشورهای تازه صنعتی شده آسیا در حال پیشرفت به سوی سطح تکنولوژیک ژاپن هستند، انتظار می‌رود شکاف فزاینده‌ای میان کشورهای تازه صنعتی شده و دیگر کشورهای آسیایی - افریقایی از لحاظ درآمد و دورنمای آینده پدید آید. هنوز نمی‌توان پیش‌بینی کرد که این کشورهای تازه استقلال یافته ثروتمند، در تمام زمینه‌ها گرایش‌های غربی را اقتباس کنند. همان‌گونه که قبلاً نیز دیده شده است، جوامع آسیایی بدون از دست دادن ویژگی‌های خود به طور قابل ملاحظه‌ای قدرت خوبی برای تطبیق با شرایط دگرگون شونده دارند.

۲۸. اسلام

حدود ۱۴۰۰ سال پیش دین اسلام در شبه جزیره عربستان شکل گرفت و در ابتدا توسط فاتحان عرب گسترش یافت. متون مربوط به دین اسلام به زبان عربی است. مقدس ترین مکان اسلامی، شهر «مکه» است که در عربستان سعودی واقع شده است و تعداد زیادی از مسلمان ها هر سال آن را زیارت می کنند (حج). اما تنها ۱٪ از بیش از یک میلیارد مسلمان جهان، عرب هستند. جمعیت مسلمان های هند، پاکستان و بنگلادش از جمعیت عرب ها بیشتر است و تمام عرب ها نیز مسلمان نیستند.

از دیدگاه تاریخی، ۳۰۰ سال پیش قدرت اسلام در اوج خود بود. در آن زمان حاکمان مسلمان، شبه جزیره بالکان، یونان، بخشی از روسیه و تمام هند را در اختیار داشتند. تادهه ۲۰ پس از فروپاشی امپراتوری کهن عثمانی تنها سایه ای از این قدرت و شکوه باقی مانده بود و تنها پنج کشور اسلامی مستقل در آن زمان وجود داشت. اما از سال ۱۹۴۵ به بعد بار دیگر اهمیت اسلام در سطح جهانی افزایش یافت. بسیاری از کشورهای پدید آمده از درون امپراتوری های کهن اروپایی، در آسیا و آفریقا (۲۷) دارای جمعیت مسلمان بودند و توسط حاکمان مسلمان اداره می شدند، به همین صورت برخی از کشورهایی که از درون شوروی سابق پدید آمدند، دارای جمعیت و حاکمان احتمالاً مسلمان اند (۲۰) و بسیاری از کشورهای اسلامی در حال حاضر از صادرکنندگان بزرگ نفت هستند (۴۰).

برخی از کشورهای اسلامی (ابتدا و پیش از همه در ترکیه) در این قرن شاهد جنبشی به سوی تساهل دینی و جدایی اقتدار مذهبی از دولت بودند. هم اکنون، در بسیاری مناطق، تغییر جهت علیه سکولاریسم، موجب بیداری اصول گرایان مسلمان شده است. سیاستهای مدرنیستی به عنوان «غربگرایی» و بیگانه گرایی بد نام شد. یک مثال جالب در این مورد انقلاب

اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ می‌باشد (۴۶).

سازمان کنفرانس اسلامی^(۱) (OIC) در سال ۱۹۶۹ تأسیس شد و در سال ۱۹۹۶، ۵۲ کشور در آن عضویت داشتند. این کشورها دست‌کم در اصول با یکدیگر اتفاق نظر دارند، از جمله در مسائلی مانند پشتیبانی از فلسطینی‌ها، افغانستان در زمان تهاجم شوروی و مسلمان‌های بوسنی (۱۵). اما برخی از اعضا نسبت به برخی دیگر - از جمله لیبی، عراق و جمهوری اسلامی ایران (۳۸) - احساس خطر می‌کردند که مبادا با سوء استفاده از مسائل اسلامی، جاه‌طلبی‌های خود را پیش ببرند.^(۲)

همانند سایر ادیان، اسلام نیز دارای تقسیمات فرقه‌ای و مذهبی است. از همان سال‌های اولیه پدیدار شدن اسلام، شیعیان (حدود ۲۰۰ میلیون) با اکثریت سنی در حال منازعه بوده‌اند. از ۵۰۰ سال پیش تاکنون ایران مهم‌ترین پناهگاه شیعه بوده است و روحانی‌هایی که از سال ۱۹۷۹ بر ایران حکومت کرده‌اند، اگرچه خود را به عنوان قهرمان‌های جهان اسلام معرفی کرده‌اند، اما باعث تشدید شکاف‌ها شده‌اند. [جمهوری اسلامی] ایران سخت تلاش کرده است تا شیعیان لبنان را تحت تأثیر قرار دهد و طی جنگ [تحمیلی] عراق علیه ایران، تلاش کرد تا بر جامعه بزرگ شیعه‌های عراق تسلط یابد، اما در این راه شکست خورد.^(۳)

1. Organization of Islamic Conference

۲. تجربه‌های بعدی نشان داد که این خطر در مورد کشورهای امثال عراق (و نه ایران) به واقعیت نزدیک بوده است. یعنی همان‌کشوری که سرانجام با تایید صریح و رسمی دبیرکل سازمان ملل به عنوان «طرف متجاوز و شروع کننده‌ی جنگ ایران و عراق» معرفی شد. متأسفانه همین کشور در طول جنگ تحمیلی علیه ایران، از حمایت‌های گسترده برخی از دولتهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی برخوردار شد، در حالیکه ایران خود قربانی حمله و هجوم همه جانبه‌ی نظامیان میان عراق و حامیان وی (در کشورهای عربی و غربی و حتی شوروی سابق) بود. البته دیری نگذشت که حمله عراق به کویت، به این پرسش کدامیک از دولتهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی متجاوز و جاه‌طلب بوده‌اند، پاسخ داد و مظلومیت ایران آشکارتر شد. اعترافات بسیاری از دولتهای اسلامی و غیر اسلامی و از جمله اظهارنظر مولف محترم اطلس حاضر در صفحه ۱۷۸ (با تهاجم عراق به جبهه‌های اسلامی ایران در سال ۱۹۸۰...) مؤید این امر است.

۳. ایران نه تنها در پی تشدید شکاف‌های موجود در جهان اسلام نبوده، بلکه با طرح شعارهایی مانند وحدت شیعه و سنی حول مشترکات دینی و تاریخی و سیاسی و فرهنگی و همچنین با پیشنهاد تعیین آخرین روز

در سال ۱۹۸۹، پس از اینکه [امام] خمینی در ایران نویسنده بریتانیایی، سلمان رشدی را متهم به ارتداد کرد و دستور قتل او را صادر کرد، وی مجبور شد پنهان شود. این فتوا تا سال ۱۹۹۷ همچنان به قوت خود باقی است. برخی از مسلمان‌های ساکن در بریتانیا آشکارا از این حکم حمایت کرده‌اند، در برخی کشورهای دیگر، افرادی که در انتشار اثر رشدی همکاری کرده بودند، کشته شدند.

اصول‌گرایی و عقاید متعصبانه تنها مختص به ایرانی‌ها و شیعه‌ها نیست. رهبران لیبی از تروریست‌های متعصب در بریتانیا و بسیاری از کشورهای دیگر حمایت کرده است. سودان پناهگاه گروه‌های تندرو اسلامی از دیگر کشورهای عربی است و برای آنها اسلحه، پول و تسهیلات آموزش شیوه‌های ترور را فراهم کرده است.^(۱) بیش از ۵۰۰۰۰ نفر در جنگ پنج ساله میان دولت الجزایر و اصولگرایان این کشور کشته شده‌اند و تروریسم موجب شد تا بیشتر خارجیان از کشور بگریزند (۳۸). حمله به گردشگران خارجی توسط اسلامگرایان از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴ موجب نصف شدن درآمد مصر از گردشگری شد (اگرچه در سال ۱۹۹۵ پس از سرکوب تندروها بار دیگر این فعالیت احیا شده است). نشست شورای عالی امور اسلامی در سال ۱۹۹۳ با شرکت وزرای امور اسلامی از ۳۵ کشور اسلامی تروریسم و افراط‌گری را به عنوان تحریف و

جمعه ماه رمضان به عنوان «روز قدس» و روز راهپیمایی مسلمانان جهان علیه نژادپرستی‌های دولت اسرائیل و معطوف کردن همه نیروها به سمت و سوی مقابله با تجاوزات اسرائیلی‌ها به حریم ملت فلسطین، ترمیم شکافها و همایش اختلافات را جستجو کرده است.

۱. صدر اسلامی ایران بارها و بارها توسل به ترور و حرکت‌های تروریستی را از سوی هرکس و هرگروه و هر دولت انجام گرفته باشد، محکوم کرده است. توصیه مؤکد ایران اینست که مبارزه با تروریسم بدون بررسی منصفانه‌ی علل و ریشه‌های بوجد آورنده و رشد دهنده‌ی این پدیده، ممکن نخواهد بود. متأسفانه بسیاری از غربی‌ها اولاً نقش دولت‌های خود را در تقویت و تجهیز تروریسم دولتی (که صریح‌ترین و خشن‌ترین نوع آن تروریسم اسرائیلی است) نادیده می‌گیرند، ثانیاً حرکت‌های دفاعی و مبارزاتی مسلمانان را در برابر تجاوزات وحشیانه‌ای که علیه آنها صورت می‌گیرد (مانند آنچه در فلسطین اتفاق افتاده و هنوز هم جریان دارد) از حرکت‌های تروریستی تفکیک نمی‌کنند. اظهار نظر مؤلف محترم اطلس حاضر در همین کتاب (صفحه ۱۳۱) در آنجا که می‌گوید: «اتحاد عرب‌ها در اوج خود واکنشی در برابر حاکمیت بیگانگان - ابتدا حاکمیت ترکیه و بعد کشورهای غربی - و در زمان «اخیر در برابر تأسیس کشور اسرائیل در مرکز جهان عرب بوده است»، نشان می‌دهد که موضوع مورد بحث عمیقتر از آنست که با طرح اتهام تروریسم، حل و فصل شده تلقی شود.

عملی خارج از روح اسلام اعلام کرد.

عقیده جنگ مقدس (جهاد) علیه کفار، تاریخی به قدمت اسلام دارد. ولی برخی از رهبران معاصر جهان اسلام این مفهوم را متناسب با جاه‌طلبی‌های خود تفسیر کرده‌اند.^(۱) [جمهوری اسلامی] ایران ادعا می‌کرد جنگ با کشور اسلامی عراق از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ جهاد بوده است و ۷۰۰۰۰۰^(۲) شهدای این جنگ کشته‌هایی بودند که تلاش می‌کردند بقاع متبرکه شیعه را در کربلا و سایر شهرهای مقدس در عراق آزاد کنند. در مقابل، عراق نیز ادعا می‌کرد جنگ ۹۱-۱۹۹۰ (هنگامی که عراق کشور مسلمان کویت را اشغال کرد و به عربستان سعودی حمله کرد) جهاد بوده است، اما این امر مورد مخالفت کشورهای اسلامی قرار گرفت و سرانجام یک ائتلاف که شامل نیروهایی از ۸ کشور اسلامی نیز می‌شد عراق را شکست داد.

۱. ایران، مقابله با تجاوز ارتش عراق را همواره نوعی حرکت تدافعی دانسته است و اگر در این مسیر گاهی واژه جهاد نیز بکار رفته باز هم منظور همان «جهاد دفاعی» بوده که یکی از اقسام جهاد در فقه اسلامی است. اسلام، جنگ مقدس یا جهاد را نه علیه همه افراد و اقوامی که غیرمسلمان و کافراند، بلکه علیه افراد و اقوام ویژه‌ای که «کفار حربی» خوانده می‌شوند و در واقع همان کسانی که جنگ علیه اسلام و مسلمانان را آغاز می‌کنند، تجویز کرده است.

۲. منبع این آمار مشخص نیست [مترجم].

۲۹. جهان عرب

زبان عربی، ۲۵۰ میلیون نفر جمعیت ساکن در یک کمربند که از اقیانوس اطلس تا اقیانوس هند امتداد یافته را به یکدیگر پیوند می‌دهد. بیشتر عرب‌ها مسلمان هستند (گرچه جوامع مسیحی بزرگی در مصر و لبنان وجود دارند) و مکه مقدس‌ترین مکان اسلامی در عربستان سعودی واقع است. سیاستمداران و رهبران در جست‌وجوی کسب پشتیبانی ناسیونالیسم عرب می‌باشند که اغلب برگرفته از احساسات اسلامی است. اتحاد عرب‌ها در اوج خود واکنشی در برابر حاکمیت بیگانگان - ابتدا حاکمیت ترکیه و بعد کشورهای غربی (۲۷) - و در زمان اخیر در برابر تأسیس کشور یهودی اسرائیل در مرکز جهان عرب، بوده است.

جامعه عرب در سال ۱۹۴۵ توسط کشورهای مصر، عراق، اردن، لبنان، عربستان سعودی، سوریه و یمن تأسیس شد و بعدها کشورهای الجزایر، بحرین، جیبوتی، کویت، لیبی، موریتانی، مغرب، قطر، عمان، سومالی، سودان، تونس، امارات متحده عربی و سازمان آزادیبخش فلسطین به آن پیوستند.

هنگامی که در سال ۱۹۷۹ عضویت مصر به حالت تعلیق درآمد، ساختمان مرکزی آن از قاهره به تونس انتقال یافت، اما در سال ۱۹۸۹ پس از پذیرش مجدد مصر به عضویت اتحادیه عرب، بار دیگر به قاهره انتقال یافت (۴۳).

هیچ مرز مشخصی برای تعیین حدود جهان عرب وجود ندارد. ساکنان جنوب سودان نه عرب هستند نه مسلمان. جیبوتی، موریتانی و سومالی معمولاً جزء کشورهای عربی محسوب نمی‌شوند. ساکنان شمالی عراق را کردها و بخشی از ساکنان جنوب غربی ایران را عرب‌ها تشکیل می‌دهند (۴۶). پیش از فتح شمال آفریقا توسط عرب‌ها در قرن هشتم میلادی زبان اصلی مردم این منطقه بربری بود، در حال حاضر نیز در بخش‌هایی از مغرب و الجزایر

گروهی از مردم به این زبان صحبت می‌کنند.

در سال ۱۹۷۲-۱۹۷۱ هفت کشور کوچک در حاشیه جنوبی خلیج فارس با یکدیگر متحد شدند و کشور امارات متحده عربی را پدید آوردند. یمن شمالی و جنوبی در سال ۱۹۹۰ با یکدیگر متحد شدند. اما دیگر تلاش‌ها در جهت اتحاد به شکست انجامیده است. «جمهوری متحد عربی»^(۱) توسط مصر و سوریه در سال ۱۹۵۸ تأسیس شد و در سال ۱۹۶۱ از میان رفت. گروه‌بندی‌های زیر منطقه‌ای نیز پدیدار شده‌اند. در سال ۱۹۸۱ عربستان سعودی و همسایگان کوچک آن کشور «شورای همکاری خلیج»^(۲) (۴۶) را تأسیس نمودند. در سال ۱۹۸۹ اتحادیه مغرب بزرگ عربی در شمال غربی افریقا شکل گرفت. شورای همکاری عرب با حضور مصر، اردن، عراق و یمن نیز در سال ۱۹۸۹ تشکیل شد که پس از تجاوز عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ فروپاشید. مصر و دیگر کشورهای عربی عراق را محکوم کردند و نیروهایی را جهت صف‌آرایی در مقابل عراق به منطقه اعزام کردند.

عواملی نظیر زبان مشترک و احساس تعلق به یک ملیت واحد مانع از بروز درگیری‌ها و جنگ‌ها در میان کشورهای عربی نشده است. اختلاف‌های تلخی میان مغرب و الجزیر، لیبی و مصر، عربستان سعودی و یمن، سوریه و عراق وجود دارد. اما حمله عراق به کویت اولین تلاش یک عضو اتحادیه عرب برای تصرف یک عضو دیگر اتحادیه با توسل به نیروی نظامی بود.

1. United Arab Republic

2. Gulf Co-Operation Council

۳۰. افریقا

در افریقا آغاز روند استعمارگری و استعمارزدایی اروپایی‌ها بسیار سریع بود (۲۷). تا زمان تکه‌تکه شدن افریقا در دهه ۱۸۸۰، اروپایی‌ها سرزمین‌های باریکی در امتداد سواحل افریقا و مناطقی در جنوب و شمال آن را در کنترل خود داشتند (۳۴ و ۳۸). سپس در طول یک قرن سراسر افریقا تحت حاکمیت اروپایی‌ها قرار گرفت و بار دیگر از کنترل آنها خارج گردید. جنگ‌های چریکی طولانی موجب آزادی الجزایر، آنگولا و زیمبابوه (رودزیای جنوبی) شد، اما بیشتر کشورها از راه‌های مسالمت‌آمیز، موفق به کسب استقلال شدند. جیبوتی آخرین منطقه تحت استعمار اروپایی‌ها در افریقای سیاه بود که در سال ۱۹۷۷ مستقل شد (بخش شمالی و عرب‌نشین افریقا توسط صحرای بزرگ از افریقای سیاه جدا شده است - ۳۸ و ۳۹). حاکمیت اقلیت‌های سفیدپوست در زیمبابوه، نامیبیا و افریقای جنوبی به ترتیب در سال‌های ۱۹۸۰، ۱۹۹۰ و ۱۹۹۴ پایان یافت.

گسترش بیابان‌ها، جنگل‌های انبوه گرمسیری و کمبود رودهای قابل کشتیرانی، مشکل بزرگی بر سر راه ارتباطات بوده است. وجود صدها زبان و تعارض قبیله‌ها با یکدیگر، موجب آزار ۵۴ کشور موجود در قاره افریقا شده است. تمامی این کشورها عضو سازمان وحدت افریقا هستند این سازمان در سال ۱۹۶۳ تأسیس شد و کشورهای عضو معمولاً از تجزیه سرزمین‌ها و تغییر مرزها حمایت نمی‌کنند. با وجود تعیین مرزهای فعلی توسط قدرتهای استعماری، کشورها از بروز درگیری‌های بیشتر ناشی از عدم احترام به مرزهای کنونی، احساس نگرانی می‌کنند.

درگیری‌های اخیر در افریقا موجب آوارگی میلیون‌ها نفر در سرتاسر مرزها و زندگی در اردوگاه‌های پناهندگان شده است. در دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ خشکسالی و جنگ داخلی

مجموعاً منجر به بروز قحطی‌های بسیار سخت در برخی کشورها به ویژه اتیوپی، موزامبیک، سومالی و سودان شده است. به طور کلی تولیدات مواد غذایی در افریقای سیاه در دهه ۶۰ برابر نرخ رشد جمعیت بود و استاندارد زندگی به آرامی رشد می‌کرد اما در دهه ۸۰ افریقا فقیرتر شد و در واقع به لحاظ مواد غذایی به کمک‌های غرب وابسته شده است.

برخی از حکومت‌های افریقا مشاهده کردند که سیاست‌های اتخاذ شده از سوی آنها منجر به نابودی تولیدات مواد غذایی شده است. این سیاست‌ها در بسیاری از نقاط موجب عدم تشویق تولید کالاهای غذایی و صادراتی شده است. در اوایل دهه ۹۰ نشانه‌هایی از بهبود اوضاع در برخی از کشورهای آغازکننده اصلاحات دیده شد. در سال ۱۹۹۵ تولید ناخالص داخلی (GDP) در ۱۲ کشور تا ۶٪ یا بیشتر رشد داشته است. اما به طور کلی رشد متوسط سالانه تولید ناخالص داخلی در افریقا در سطح ۲/۳٪ بوده و پایین‌تر از نرخ رشد جمعیت می‌باشد و تولید سرانه مواد غذایی ۱۲٪ نسبت به سال ۱۹۶۰ کاهش یافته است.

